

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیامِ دہ، پیامبر، پیام

اثبات اصول اعتقادی بہ طریق فلسفی و علمی

با روش دلیل استقرایی

مبتنی بر حساب احتمالات

ترجمہ و شرح

مَوْجِزٌ فِي أُصُولِ الدِّينِ (الْمَرْبِيعِ وَالرَّسُولِ وَالرَّسَالَةِ)

اثر اندیشمند بزرگ اسلامی

آیت اللہ شہید سیّد محمد باقر صدر (رہ)

* قسمت ۱

محمد حسین ملکزادہ

فهرست

مقدمه ناشر

پیشگفتار مترجم و شارح

معرفی مؤلف

مقدمه مؤلف

پیام‌ده، خداوند پاک و بلند مرتبه

ایمان به خداوند متعال

سرآغاز ایمان به خدا

ردّ دیدگاه مارکسیستی درباره منشأ دین‌داری

ردّ برخی دیدگاه‌های روانشناختی درباره منشأ دین‌داری

فطری بودن گرایش به دین

فلسفه در خدمت ایمان

بهره‌گیری از حس و تجربه برای شناخت جهان

کاربردهای معنایی علم و مفهوم کانتی آن (در پاورقی)

موضع رویکرد حسّی در قبال ایمان به خدا

بهره‌برداری فیلسوفان مُلحد از رویکرد حسّی

تناقض فلسفی

تناقض منطقی

بی‌توجهی علوم تجربی به حس‌گرایی افراطی

فاصله گرفتن مادی‌گرایی جدید از حس‌گرایی افراطی

ماتریالیسم (در پاورقی)

شباهت و تفاوت اندیشه مادی و اندیشه الهی

چگونگی استدلال بر وجود خدا، در این کتاب

استدلال علمی برای اثبات وجود خدا

۱- تعیین روش و مراحل آن

تعریف یقین و اقسام آن (در پاورقی)

توضیحی افزون‌تر درباره یقین موضوعی (در پاورقی)

۲- ارزیابی روش

مثالی برگرفته از زندگی روزمره

نمونه‌ای برگرفته از روش‌های دانشمندان

چگونگی به کارگیری این روش در اثبات آفریدگار

گام نخست

گام دوم

گام سوم

گام چهارم

گام پنجم

بخش دوم:

پیامبر

بخش سوم:

پیام، دین اسلام

پیشگفتار مترجم و شارح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وِإِيَّاهِ نَسْتَعِينُ

سال‌ها ارتباط مستمر با تحصیل‌کردگان محترم دانشگاهی در سطوح و مقاطع مختلف، در داخل و خارج از کشور، مرا بدین اندیشه انداخته بود که کتابی در زمینه اصول عقائد و باورهای بنیادین اسلامی، متناسب با نیاز این گرامیان، به شیوه‌ای نو، با بیانی امروزی و با توجه به یافته‌های جدید در عرصه‌های گوناگون دانش بشری به نگارش درآورم.

عِجَالَتاً و با این فرصت اندکی که در اختیار داشتم به ترجمه و شرح مختصر رساله «المُرْسِل و الرسول و الرساله» که بارها آن را - به همراه اشاره به مطالب کتاب گرانسنگ «الأسس المنطقیه للإستقراء» - برای حوزویان و دانشگاهیان ایرانی و غیر ایرانی، تدریس کرده‌ام، بسنده نمودم. زیرا این متن نیز با همین هدف و روش به نگارش درآمده است. به امید آن‌که پس از این کار، بعون الله و توفیقه، امکان و مجالی دست دهد تا متن مورد نظر را نیز به رشته تحریر درآورم. البته در آغاز بنا داشتم ترجمه این متن را به همراه شرح و توضیح مفصلی تقدیم نمایم اما برای آن‌که هم از شیوه مؤلف در مختصر گویی فاصله چندانی نگیرم و هم این‌که حجم کتاب به قدری زیاد

نگردد که خواندن آن به خواص و کتابخوانان حرفه‌ای منحصر گردد و برخی از عزیزانی که با مطالعه و کتابخوانی غیر درسی و غیر اجباری، انس چندانی ندارند از خواندن همه یا بخشی از آن صرف نظر کنند، به ارائه شرحی مختصر و بیان برخی نکات کوتاه توضیحی در پاورقی‌ها و یا در میان متن - درون قلاب [] - اکتفا کردم.

همچنین برای مشخص شدن پاورقی‌هایی که متعلق به اصل کتاب و به قلم مؤلف اصلی - که رحمت و رضوان الهی بر او باد - هستند در پایان آنها کلمه مؤلف را داخل پرانتز آورده‌ام. گر چه گاهی در همان پاورقی‌ها نیز توضیحاتی را درون قلاب، افزوده‌ام.

نکته دیگر آن که بیشتر عناوین و تیرهایی که در قسمت‌های مختلف این کتاب مشاهده می‌فرمایید نیز از راقم این سطور می‌باشد.

شایسته اشاره است که متن این کتاب به همراه شرح و پی‌نوشت‌هایی که به آن افزوده شد، می‌تواند به مثابه مقدمه یا حلقه اولی برای ورود به کتاب «الأسس المنطقیة للاستقراء» نیز قلمداد گردد.

پس از این پیشگفتار، طی صفحاتی چند، تحت عنوان «معرفی مؤلف»، نگاهی گذرا بر زندگی و آثار نویسنده عالی‌قدر کتاب - نابغه مجاهد، آیت الله شهید

سید محمد باقر صدر (ره) - خواهم داشت و نیز کلیاتی را درباره کتاب حاضر بیان می‌کنم که چه بسا خواندن آن برای بعضی از خوانندگان عزیز که کم‌تر با این نابغه کم‌نظیر جهان اسلام در دوره معاصر، و افکار و تألیفات وی آشنا هستند خالی از فایده نباشد؛ إن شاء الله تعالی.

در پایان بر خود فرض می‌دانم پیشاپیش نسبت به بذل عنایت همه خوانندگان ارجمند به جهت مطالعه و بررسی دقیق این کتاب و ناخن زدن‌ها و موشکافی‌های عالمانه‌شان که إن شاء الله اصلاحات به جا و ظریفی را در بخش ترجمه و توضیح متن حاضر در پی خواهد داشت و موجب تعالی این کتاب و سایر تألیفات و ترجمه‌های صاحب این قلم خواهد گردید، قدردانی و قدرشناسی نمایم.

والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

کمترین دعاگویان

محمد حسین ملک‌زاده (امین الاسلام)

۱۳۸۵ هجری شمسی

معرفی مؤلف

کتاب حاضر از رَشحات اندیشه و قلم یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان دنیای اسلام در دوران معاصر، علامه شهید آیت الله سید محمد باقر صدر - رضوان الله تعالی علیه - می‌باشد.

آن علامه فهامه، فرزندی مبارک از خاندان معروف صدر است که اکثرشان از شخصیت‌های بزرگ علمی و سیاسی در لبنان، ایران و عراق بوده‌اند و برخی از آنها در جایگاه مرجعیت شیعه نیز قرار داشته‌اند. شهید سید محمد باقر صدر در چنین خاندانی در ۲۵ ذی‌قعدة سال ۱۳۵۳ قمری - ۱۱ اسفند سال ۱۳۱۳ شمسی - در شهر کاظمین به دنیا آمد.

پدرش عالم پارسا، سید حیدر صدر و مادرش دختر گرامی آیت الله سید عبدالحسین آل یاسین بود. شهید صدر کمتر از چهار سال داشت که پدرش را

از دست داد و تحت سرپرستی مادر فداکار و برادرعالمش - سید اسماعیل -
قرار گرفت.

او که از همان خردسالی، نشانه‌های نبوغش آشکار بود در دوره تحصیلات
ابتدایی به مطالعه کتاب‌هایی می‌پرداخت که فهم مطالب آن کتاب‌ها گاهی
برای معلمانش دشوار به نظر می‌رسید. شهید صدر در همین دوران فلسفه
مارکسیسم را مطالعه کرد و با عقل و درک اعجاب‌آورش به نقد عالمانه آن
پرداخت.

پس از فراغت از مدرسه، با تدریس برادرش - سید اسماعیل - به تحصیل
جدی علوم حوزوی مشغول شد.

در یازده سالگی به فراگیری منطق پرداخت و رساله‌ای نیز در زمینه منطق به
همراه اشکالاتی بر برخی کتب منطقی نگاشت.

در دوازده سالگی کتاب «معالم الاصول» را خواند و در ضمن درس ایراداتی
را مطرح می‌ساخت که در کتاب «کفایه الاصول» آمده بود. در همین سال‌ها و
سال‌های بعد، بیشترِ دروس سطح حوزه علمیه را بدون استاد به پایان برد اما
از چنان تسلطی بر آن دروس برخوردار بود که می‌توانست آن دروس را به
بهترین شکل تدریس نماید.

بیش از ۱۲-۱۳ سال نداشت (در سال ۱۳۶۵ قمری) که از کاظمین به نجف اشرف هجرت کرد و در درس خارج دایی خودش آیت الله شیخ محمد رضا آل یاسین و همچنین درس آیت الله سید ابوالقاسم خویی، حضوری عالمانه یافت و در عنفوان جوانی یا بهتر است بگوییم در نوجوانی به درجه اجتهاد رسید.

تا بیست و پنج سالگی یعنی حدود سیزده سال در درس خارج اصول آیت الله خویی و تا بیست و شش سالگی یعنی حدود چهارده سال هم در درس خارج فقه آیت الله خویی شرکت نمود. این دانشمند عالیقدر در همان بیست و پنج سالگی، تدریس خارج اصول و سه سال بعد، تدریس خارج فقه را آغاز کرد.

در زمینه تألیفات نیز شهید صدر به جز رساله‌ای در منطق که در سن یازده سالگی نوشته بود، در سن هفده سالگی (سال ۱۳۷۰ قمری) پس از درگذشت دایی و استادش آیت الله شیخ محمد رضا آل یاسین، تعلیقه‌ای اجتهادی بر رساله فقهی وی نوشت.

در همین سال‌ها کتاب «غایة الفکر فی علم الاصول» را نگاشت. همچنین کتاب «فدک فی التاریخ» نیز محصول همین دوره می‌باشد. کتابی که علی رغم

آن‌که شهید صدر در نوجوانی به نگارش آن پرداخته است اما یکی از بهترین تألیفات و تحقیقات درباره فدک است و در طی چند دهه، منبع و مأخذ تحقیقات، مقالات و کتب فراوانی بوده که به وسیله دانشمندان و پژوهشگران سالخورده و کارکشته‌ای به انجام رسیده است.

در زمانی که می‌رفت تا اندیشه مارکسیستی فکر و ذهن تمامی جوانان، تحصیل‌کردگان و روشنفکران جهان عرب و اسلام را تسخیر نماید این فیلسوف اسلامی کتاب «فلسفتنا» را در نقد و ردّ این اندیشه منتشر ساخت (در سال ۱۳۷۹ قمری) و مهمترین منبع را برای پاسخ‌گویی به افکار مارکسیستی و کمونیستی در اختیار دانشگاهیان و اندیشوران جهان عرب قرار داد.

اما یکی از مهمترین، مشهورترین و اثرگذارترین آثار شهید صدر که شهرت وی را جهانی ساخت و تمامی نگاه‌ها را - لاقلاً از تمامی وطن‌توحیدی و از همه جهان اسلام - متوجه طلبه جوان و فقیری در حوزه علمیه نجف به نام سید محمد باقر صدر نمود، کتاب «اقتصادنا» بود. شهید صدر در این کتاب که در سال ۱۳۸۱ قمری یعنی در سن ۲۸ سالگی وی منتشر گردید موفق شد برای نخستین بار به معرفی مکتب، نظام و سیستم اقتصاد اسلامی بپردازد و

اقتصاد اسلامی را به عنوان یک اقتصاد قوی، پاسخگو و کامل در مقابل مارکسیسم و کاپیتالیسم به جهانیان عرضه نماید.

در همان زمان بعضی از حاکمان مسلمان و حکومت‌های کشورهای مسلمان‌نشین که می‌خواستند از بند نظام‌های اقتصادی شرقی و غربی رهایی یابند و اقتصاد اسلامی را به عنوان جایگزینی مناسب انتخاب نمایند، این کتاب را مبنای نظام اقتصادی کشور و حکومتشان قرار دادند. البته شهید صدر باز هم در زمینه اقتصاد دست به تألیف زد که از جمله تألیفات وی «البنک اللاربوی» (بانک بدون ربا) است که بر اساس طرح پیشنهادی در این کتاب نیز بانک‌هایی با عنوان بانک اسلامی در کشورهای مختلف، شکل گرفت.

یکی از دیگر آثار و تألیفات شهید صدر کتابی است در زمینه معرفت‌شناسی و استقراء، با نام «الأسس المنطقية للإستقراء». ایشان معتقد بود این کتابش حتی از اقتصادنا نیز مهم‌تر است. اما متأسفانه این کتاب - شاید به دلیل دشواری‌ها و پیچیدگی‌هایش - آن‌چنان که باید شناخته نشده و مورد عنایت نیست.^۱

۱. امید می‌رود که متن کتاب پیش رویتان - پیام‌ده، پیامبر، پیام - به همراه شرح و پی‌نوشت‌هایی که به آن افزوده شد، گذشته از ره‌آورد و فایده‌ عقیدتی و معرفتی که به

این نظریه پرداز ژرف اندیش، آثار و تألیفات دیگری نیز دارد که از جمله آنها کتاب «دروس فی علم الاصول» - معروف به حلقات اصول - است که در این کتاب، هم به لحاظ روش بیان و شیوه آموزش علم اصول به طلاب، و هم به لحاظ محتوا و مطالب، ابداعات، نوآوری‌ها و ابتکارات چشمگیری را به نمایش گذاشته است. گرچه نوآوری‌های خیره‌کننده وی به علم اصول، منحصر نمی‌شود و همان‌گونه که تا حدودی از مطالب پیش‌گفته آشکار گردید نوآوری‌های علمی ایشان در ساحت‌های گوناگون اندیشه و دانش از فقه و اصول گرفته تا اقتصاد، فلسفه و معرفت‌شناسی، جامعه‌شناسی، تفسیر قرآن، عقاید، فلسفه تاریخ و ... هر صاحب‌نظری را به شگفتی وامی‌دارد. و نه تنها عالم تشیع بلکه تمام عالم اسلام مرهون تلاش‌های فکری و آثار علمی ایشان به ویژه در عرصه اقتصاد است و البته شاید بتوان لااقل درباره اقتصاد گفت آن‌قدر که کشورهای سنی مذهب از دیدگاه‌ها و راه‌حل‌های اقتصادی ایشان بهره برده‌اند متأسفانه شیعیان استفاده نکرده‌اند.

خودی خود دارد، بتواند به مثابه حلقه اولی یا درآمدی برای فهم کتاب «الأسس المنطقية للاستقراء» نیز مفید واقع شود.

نکته بسیار مهم دیگر درباره حیات علمی آیت الله صدر این است که وی علاوه بر داشتن نبوغ کم نظیر، بسیار پرکار و زحمتکش نیز بوده است تا آنجا که به طور معمول روزی ۱۶ ساعت کار مفید علمی انجام می‌داده است و خود وی در این باره می‌گوید:

«من در ایام تحصیلم به اندازه پنج طلبه پرکار، درس می‌خواندم.»

و سرانجام آن‌که این اندیشمند احیاگر و مصلح بزرگ، در کنار تلاش‌های علمی از فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی نیز غافل نبوده و به شکل جدی در مقابل دستگاه طاغوت عراق، قد علم کرده بود تا آنجا که در این اواخر، رهبری خیزش و قیام عراقیان را بر عهده گرفت و این حرکت را تا بدانجا ادامه داد که رژیم خونخوار صدامی دست به یکی از هولناک‌ترین جنایات تاریخ، آلود و ایشان را به همراه خواهر فاضله‌اش - آمنه صدر (بنت الهدی) - در تاریخ ۱۹ فروردین سال ۱۳۵۹ شمسی به شهادت رساند و بدین ترتیب آن عالم فرهیخته و آن مجاهد نستوه نیز به خیل عظیم عالمان شهید تاریخ اسلام پیوست؛ طوبی لهم و حسن مآب.

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

گروهی از علمای بزرگ و بسیاری از طلب ما و سایر مؤمنین، از من خواستند در امری که روز به روز بر اهمیت آن افزوده می‌شود به علمای گذشته‌مان اقتدا کرده، از روش نیکوی آنان پیروی نمایم.

روش آنان [یعنی روش علمای شیعه در زمان‌های گذشته] بدین شکل بود که معمولاً در متن یا در مقدمه مختصر یا مفصل رساله‌های عملیه خود مطالبی در زمینه اثبات وجود آفریدگار و اصول بنیادی دین مطرح می‌کردند.

دلیل کار آنان این بود که «رساله عملیه» بیان اجتهادی احکام شریعت اسلامی است که خداوند پاک و بزرگ، خاتم پیامبران را به عنوان رحمت برای جهان‌ها [و جهانیان] مأمور آوردن آن نموده است. و این بیان [احکام شرعی]، به صورت اساسی، بر پذیرش آن اصول و تسلیم در برابر آنها تکیه دارد. پس

ایمان به خدای پیام‌ده و نبیّ پیامبر و پیامی که پیامبر، مأمور آوردن آن است، پایه محتوای هر رساله عملیه و دلیل نیازمندی به آن را، شکل می‌دهد.

و من با آگاهی از این که در این کار خشنودی خدا و نیاز شدید به آن، وجود دارد، درخواست آنها را پذیرفتم. اما با این پرسش رو به رو شدم که با کدامین شیوه، این مقدمه را به نگارش درآورم؟ آیا تلاش کنم که این مقدمه از نظر آشکاری و سادگی در همان سطحی باشد که «الفتاوی الواضحه»^۱ در

۱. شهید سید محمد باقر صدر به عنوان یکی از مراجع تقلید، رساله عملیه‌ای نوشت و نام آن را «الفتاوی الواضحه» (فتاوی آشکار) گذاشت. سپس متنی را درباره اصول عقاید اسلامی به نگارش درآورد و نام آن را «مَوْجَزٌ فِی اَصُولِ الدِّینِ» (مختصری درباره اصول دین) نهاد و این متن عقیدتی را به عنوان مقدمه کتاب «الفتاوی الواضحه» در نظر گرفت.

در خور اشاره است که در این مقدمه (مَوْجَزٌ فِی اَصُولِ الدِّینِ) - که ترجمه و شرح مختصر آن، پیش دیدگان پر فروغتان می‌باشد - افزون بر اثبات اصول اعتقادی به طریق فلسفی، این اثبات از طریق علمی و با روش دلیل استقرایی مبتنی بر حساب احتمالات نیز صورت گرفته است؛ که در نوع خود یک نوآوری چشمگیر و راه‌گشا به شمار می‌آید.

جالب آن‌که به جهت بیان و استدلال بدیع، استوار و جذّابی که در این مقدمه برای اثبات باورهای بنیادین اسلامی به کار گرفته شده است، خود همین مقدمه به صورت

این کتاب عرضه شده است، تا در نتیجه هر کسی که احکام مطرح شده در الفتاوی الواضحه را می‌فهمد مطالب این مقدمه را هم [به همان راحتی] بفهمد؟

دیدم که میان این مقدمه [اعتقادی] و الفتاوی الواضحه، تفاوت بنیادی وجود دارد. چرا که فتواها تنها عرضه احکام و نتایج اجتهاد و استنباط هستند بدون آن‌که استدلال یا بررسی و نقدی مطرح شود در حالی که در مقدمه مورد نظر [در زمینه اصول اعتقادی دین] عرضه [نتیجه بحث و بررسی‌ها] به تنهایی کافی نیست بلکه باید به همراه استدلال و اقامه دلیل و برهان باشد زیرا آنچه شرعاً در زمینه اصول دین، لازم می‌باشد قانع شدن است و هدف از چنین

جداگانه، البته معمولاً با عنوان «المُرْسِل و الرِّسُول و الرِّسَالَه» (پیام‌ده، پیامبر و پیام)، بارها و به وسیله ناشران گوناگون در کشورهای مختلف به چاپ رسیده و ترجمه آن نیز به زبان‌های مختلف به انجام رسیده است.

این کمترین نیز با لحاظ همین نکات و امتیازات، در خلال دوره‌های مختلف تدریس این بحث، به ترجمه آن اقدام نموده و آن را به همراه توضیحاتی اندک، به صورت کتابی مستقل منتشر ساخته است تا مخاطبان فارسی‌زبان هم در سطحی گسترده از این بحث ارزشمند و بی‌بدیل بهره‌مند گردند.

مقدمه‌ای [که در اصول دین نوشته می‌شود نیز] استحکام ارکان و اصول دین است و این استحکام به دست نمی‌آید مگر با استدلال و اقامه دلیل و برهان. البته استدلال نیز دارای درجاتی است و هر درجه‌ای از استدلال حتی ساده‌ترین و بدیهی‌ترین درجات آن هم به طور کامل قانع کننده است. و اگر انسان، وجدانی آزاد [از قید و بند افکار پریشان و مکاتب فلسفی گوناگون و شبهات منحرفین] داشته باشد ساده‌ترین گونه‌های استدلال بر اثبات وجود آفریدگار حکیم هم برای او کافی است تا ایمان بیاورد؛

«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ»^۱

آیا از هیچ آفریده شده‌اند یا خود، آفریدگار خویشند؟!

اما اندیشه نوظهور از دو قرن پیش به این طرف نگذاشته است وجدان بشر، آزاد و صاف [و خالی از اشکالات و شبهات نو پیدا] بماند و از همین رو، استدلال برای کسی که با افکار جدید و شیوه‌های آن در بحث و تحقیق، آشنایی یافته است نیاز به عمیق شدن و پاسخ به اشکال‌هایی دارد که استدلال ساده و روشن نمی‌توانست پاسخگوی آنها باشد.

[بر اساس آنچه تا به این‌جا گفته شد،] دو گزینه برای انتخاب داشتیم:

۱. سوره مبارکه طور/ آیه شریفه ۳۵.

نخست آن‌که برای کسانی بنویسم که همچنان دارای وجدانی آزاد و دور از فضای اندیشهٔ جدید می‌باشند و به استدلالی ساده اکتفا کنم که در نتیجه، چنین متنی برای بیشتر خوانندگان «الفتاوی الواضحه» آشکارا قابل فهم خواهد بود؛

و یا آن‌که برای کسانی بنویسم که با افکار جدید ارتباط داشته‌اند یا در چارچوب آن به تحصیل پرداخته‌اند و کم و بیش با دیدگاه‌های آن در زمینهٔ الهیات آشنا هستند؛

گزینهٔ دوم [یعنی نگارش برای گروه دوم] را شایسته‌تر دیدم.

اگر چه در مجموع تلاش نمودم واضح و روشن یعنی در سطح یک تحصیل‌کردهٔ عادی در دانشگاه یا حوزه بنویسم و حتی الامکان از آوردن اصطلاحات و واژگان دشوار، دوری گزینم و البته همزمان حق خوانندهٔ ژرف بین‌تر را هم رعایت کرده و بعضی از نکات عمیق‌تر را به ایجاز مطرح نموده‌ام و برای بحث‌های گسترده‌تر به دیگر کتاب‌هایم از قبیل «الأسس المنطقیة للإستقراء» (مبانی منطقی استقراء) ارجاع داده‌ام. و در عین حال

خواننده‌ای که از سطح پایین‌تری برخوردار باشد نیز در بخش‌های گوناگونِ همین مقدمه^۱، از توشهٔ فکری و استدلالیِ قانع‌کننده‌ای بهره‌ور می‌گردد. گام نخست از دلیلِ علمیِ استقرائی در زمینه اثبات وجود خدا، به تنهایی برای عموم، کافی و روشن می‌باشد.

و [سرانجام این‌که] در این نوشتار، نخست از «پیام‌ده» (خدا)، سپس از «پیامبر» و در بخش سوم از «پیام» (دین) سخن می‌گوییم.

«و ما توفیقی إِلاّ بالله علیه توکلتُ و إلیه أُنیب»^۲

(و توفیقی برای من نیست مگر به لطف خدا، بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم).

۱. یعنی جزوه «المُرسل و الرسول و الرساله» (پیام‌ده، پیامبر و پیام) که مقدمه کتاب «الفتاوی الواضحه» می‌باشد.

۲. سوره مبارکه هود/ آیه شریفه ۸۸.

بخش اوّل:

پیامده.

خداوند پاک و بلند مرتبه

ایمان به خداوند متعال

سرآغاز ایمان به خدا^۱

از دیرباز و حتی پیش از آن که انسان به مرحله‌ای از تجرید فکری و فلسفی^۲ یا فهم تکامل یافته متناسب با شیوه‌های استدلال برسد، به «ایمان به خدا» دست یافت و خدا را خالصانه پرستید و ارتباط عمیقی را با وی، حس نمود.

۱. بیشتر تیترها و عناوینی که در این کتاب می‌بینید از سوی مترجم افزوده شده است.

۲. تعاریف بسیار زیادی برای فلسفه ارائه شده است ولی چه بسا بتوان آن را در عبارتی کوتاه، این گونه تعریف کرد:

«فلسفه، راه کشف حقیقت با روش عقلی است.»

ردّ دیدگاه مارکسیستی درباره منشأ دین‌داری^۱

این ایمان نه زائیده «اختلاف طبقاتی» بود و نه ساخته «استثمارگران ستمگر» به جهت استوار نمودن استثمارشان و نه «استثمارشدگان ستم‌دیده» به جهت عقده‌گشایی و زدودن ناراحتی‌ها.

زیرا که این ایمان، بر تمامی تناقضات و اختلافاتی از این دست در طول تاریخ بشر، پیشی گرفته است.

ردّ برخی دیدگاه‌های روانشناختی درباره منشأ دین‌داری

۱. منشأ دین و دین‌داری در جامعه انسانی و در میان افراد بشر، از جمله موضوعاتی است که بحث و جدل‌های درازدامنی را در عرصه‌هایی از دانش جدید غربی همچون جامعه‌شناسی، روان‌کاوی و مردم‌شناسی، برانگیخته است. در حال حاضر، از جمله دانش‌هایی که به طور خاص، پرداختن به این موضوع را وظیفه خویش می‌داند «فلسفه دین» (Philosophy of Religion) و نیز تا حدودی، «کلام جدید» (New / Modern Theology) می‌باشد.

همچنین این ایمان زاییده عوامل ترس آفرین و احساس بیم در قبال حوادث طبیعت و اتفاقات ناگوار طبیعی [همانند صاعقه، زلزله، طوفان، سیل، آتشفشان، خشکسالی و ...] نبود.

زیرا اگر دین، زاییده ترس و نتیجه بیم بود بایستی در طول تاریخ، انسان‌های متدین از همه ترسوتر می‌بودند در حالی که مشعل‌داران دین [همچون پیامبران و اولیاء الهی] در همه زمان‌ها از قویدل‌ترین و استوارترین انسان‌ها بوده‌اند.

فطری بودن گرایش به دین

در حقیقت، این ایمان بیان‌گر گرایش ریشه داری در وجود آدمی به سوی وابستگی به آفریدگارش می‌باشد. و نیز نشان‌گر دریافت راسخی در درون انسان است که این فهم و دریافت راسخ عبارت است از درک فطری انسان از رابطه‌ای که با پروردگار خویش و جهان هستی دارد.

فلسفه در خدمت ایمان

در زمان‌های بعدی [و پس از گذر از دوران تفکرات ساده و بدون پیچیدگی و غموض]، انسان، «تفکر فلسفی» را آغاز نمود و از چیزهایی که در عالم وجود، او را احاطه کرده بودند مفاهیم کلی و عامی مانند «وجود و عدم»، «وجوب و امکان و استحاله»، «وحدت و کثرت»، «ترکب و بساطت»، «جزء و کل»، «تقدّم و تأخر» و «علت و معلول» را به دست آورد.

پس از آن، انسان‌ها هر چه بیشتر به سمت به کارگیری این مفاهیم رفتند و آنها را در عرصه استدلال مورد استفاده قرار دادند؛ به صورتی که بتوانند به وسیله این مفاهیم به آن ایمان اصیل به خداوند پاک و متعال، کمک نمایند و آن ایمان را در قالب بحث‌های فلسفی عرضه کنند.

بهره‌گیری از حسّ و تجربه برای شناخت جهان

اما هنگامی که تجربه و آزمایش به عنوان ابزاری برای شناخت و معرفت در عرصه تحقیقات علمی ظهور کرد و اندیشمندان فهمیدند که آن مفاهیم عامّ و کلی [فلسفی] به تنهایی در زمینه طبیعت و برای کشف قوانین آن و آشنایی با اسرار هستی، کفایت نمی‌کنند، به این باور رسیدند که راه اساسی برای تحقیق درباره رموز و قوانین طبیعت، حسّ و مشاهده علمی است. و این رویکرد

حسی در زمینه تحقیق، در پیشرفت و گسترش آگاهی بشر نسبت به جهان هستی، تا حدّ زیادی سودمند بود.

این رویکرد، مسیر خود را با تأکید بر این مطلب آغاز نموده است که حسّ و تجربه، دو وسیله و ابزار از وسایل و ابزارهایی هستند که سزاوار است عقل و معرفت بشری در راه کشف اسرار هستی و نظام فراگیر آن، که انسان را احاطه کرده است از آن دو استفاده نمایند. و به جای آن که مثلاً اندیشمندی یونانی مانند ارسطو^۱ در اتاق در بسته آرام خود بنشیند و درباره نوع رابطه‌ای که میان «حرکت جسم در فضا از مکانی به مکان دیگر» و «نیروی محرکه» وجود دارد، بیاندیشد^۲ و در پایان به این نتیجه برسد که:

۱. ارسطو یا ارسطاطالیس، فیلسوف پُرآوازه یونانی و شاگرد بزرگ افلاطون، در سال ۳۸۴ پیش از میلاد مسیح (ع) به دنیا آمد و در سال ۳۲۲ پیش از میلاد - در ۶۳ سالگی - در گذشت. وی مشهورترین فیلسوف در سطح جهان و واضع علم منطق است و اهل فلسفه، او را معلّم اوّل می‌خوانند.

۲. گاهی برای آن که تفاوت روش فلسفه و علوم تجربی، و فرق کار فیلسوف و دانشمند تجربی را نشان دهند از این بیان استفاده می‌کنند که «فیلسوف می‌گوید: بنشین و بیاندیش (sit and think) ولی دانشمند تجربی می‌گوید: برو و ببین (go and see)». شهید صدر نیز در متن بالا وقتی از ارسطو - به عنوان یک

«جسم متحرک، به محض پایان یافتن نیروی محرکه، از حرکات باز

می‌ایستد»؛

در عوض، گالیله^۱ دست به آزمایش می‌زند و بررسی‌هایی را بر روی اجسام متحرک به انجام می‌رساند تا رابطه‌ای از نوع دیگر را نتیجه بگیرد که می‌گوید:

فیلسوف – سخن می‌گوید به نشستن او در یک اتاق در بسته و آرام، و اندیشیدن درباره موضوعاتی همچون حرکت، جسم متحرک و نیروی محرکه اشاره می‌کند اما هنگامی که صحبت از گالیله – به عنوان یک دانشمند تجربی – به میان می‌آید از آزمایش‌ها و بررسی‌های وی بر روی اجسام متحرک، یاد می‌کند.

۱. گالیله (Galileo Galilei)، فیزیک‌دان، کیهان‌شناس و ریاضی‌دان ایتالیایی و از بنیان‌گذاران علم تجربی جدید در غرب است. وی در سال ۱۵۶۴ مسیحی متولد شد و در سال ۱۶۴۲ مسیحی درگذشت. گالیله همان دانشمندی است که کلیسای قرون وسطی وی را به دلیل قائل بودن به حرکت و گردش زمین، محاکمه و محکوم به مرگ نمود و او تنها با اعلام توبه^۲ خویش از چنین دیدگاه علمی‌ای توانست از مرگ نجات یابد.

جالب آن که بعضی از دانشمندان مسلمان چهارصد سال پیش از گالیله، مرکزیت خورشید و گردش زمین به دور آن را مطرح و اثبات کرده بودند ولی هیچ‌گاه به خاطر نظرات و نظریات علمی خویش مجبور به توبه نگردیدند.

«هنگامی که جسم در معرض نیرویی قرار گیرد که آن نیرو، جسم را به حرکت درآورد، حتی وقتی آن نیروی محرک به پایان رسد هم، جسم از حرکت باز نمی‌ایستد و به حرکت خود ادامه می‌دهد تا این‌که با نیرویی برخورد کند که آن نیرو، مانع از حرکتش شده، جسم را متوقف سازد».

این رویکرد حسّی، یعنی تشویق پژوهشگران در زمینه مسائل طبیعی و قوانین پدیده‌های هستی، به دست یافتن به این مسائل و قوانین، از راه پیمودن دو مرحله:

نخست: مرحله حس و تجربه و گردآوری داده‌های آن دو؛

دوم: مرحله عقلی که مرحله نتیجه‌گیری و تنظیم و برقراری ترتیب و هماهنگی در میان آن داده‌ها، برای دستیابی به تفسیری عام و مورد پذیرش می‌باشد.

و هرگز این گرایش حسّی در واقعیت علمی خود و بهره‌هایی که دانشمندان از آن می‌بردند به معنای بی‌نیازی از عقل نبود و هیچ دانشمندی از دانشمندان طبیعیات نمی‌تواند رمزی از رموز هستی یا قانونی از قوانین طبیعت را از راه حس و تجربه کشف نماید مگر با کمک عقل. زیرا هر دانشمندی در مرحله

نخست به جمع آوری مشاهدات و بررسی‌هایی می‌پردازد و به وسیله آنها یافته‌های تجربی، آزمایش‌ها و بررسی‌های پیشین خود را تقویت می‌کند؛ سپس در مرحله دوم به وسیله عقل خویش به سنجش و داوری نسبت به آن مشاهدات و بررسی‌ها می‌پردازد تا به نتیجه دست یابد.

ما هیچ دستاورد و پیروزی علمی^۱ را سراغ نداریم که تنها با استفاده از مرحله اول و بدون نیاز به بهره‌گیری از مرحله دوم به دست آمده باشد و این دو

۱. کلمه علم دارای معانی و موارد استعمال و یا به اصطلاح، دارای استعمالات گوناگونی است. در یکی از این استعمالات، علم به معنای مطلق دانایی، آگاهی و معرفت - در مقابل جهل و نادانی - است که این معنا، تقریباً معادل کلمه «Knowledge» در زبان انگلیسی می‌باشد. همچنین در یکی دیگر از استعمالات، علم در معنایی محدودتر، تنها به معنای علم تجربی که معادل کلمه «Science» در زبان انگلیسی است، به کار می‌رود. این معنای محدودتر که می‌توان نام آن را مفهوم کانتی علم نیز گذاشت، در چند قرن اخیر از کاربرد فراوان‌تری در غرب، برخوردار شده است و عموماً برای سخن گفتن از علم، در زبان انگلیسی که زبان اول یا دوم بسیاری از مراکز دانشگاهی معروف جهان هم به شمار می‌رود، از واژه ساینس (Science) استفاده می‌شود که در حقیقت، تنها ناظر به علم تجربی می‌باشد. تو گویی، علم، فقط علم تجربی است و هر معرفتی غیر از آن، از دایره علم و دانش، بیرون است!

مرحله را به صورتی که بیان شد پشت سر گذاشته باشد. زیرا قضایای مرحله نخست از امور محسوس هستند و قضایای مرحله دوم از امور استنتاجی و استدلالی می‌باشند که تنها عقل توانایی درک آنها را دارد و به صورت مستقیم، قابل حس [به وسیله یکی از حواس پنج‌گانه] نمی‌باشند.

به طور مثال در [کشف] قانون جاذبه، نیوتن^۱ مستقیماً نیروی جاذبه میان دو جسم را احساس نکرد، و این را نیز حس نکرد که نیروی جاذبه میان دو جسم، با فاصله میان مرکز دو جسم از یکدیگر به توان دو^۲، تناسب معکوس

به هر روی، شهید صدر نیز در این کتاب برای هماهنگی مفهومی با اصطلاح رایج در دانشگاه‌ها که معمولاً تحت سیطره چنین ادبیاتی قرار دارند، هرگاه از کلمه علم بهره می‌گیرد آن را در معنای علم تجربی یا Science به کار می‌برد.

۱. اسحاق نیوتن (Newton)، ریاضی‌دان و فیزیک‌دان انگلیسی، متولد ۱۶۴۳ مسیحی و درگذشته به تاریخ ۱۷۲۷ مسیحی، است. مطرح‌نمودن قانون جاذبه و قوانین حرکت، وی را به یکی از چهره‌های شاخص علم در مغرب‌زمین تبدیل کرد.

۲. عدد به توان دو یعنی عدد، ضرب در خودش که اصطلاحاً به آن مجذور عدد نیز می‌گویند. بر این اساس، «فاصله میان مرکز دو جسم از یکدیگر به توان دو» یعنی مجذور فاصله مرکز دو جسم از یکدیگر. توان را «نما» یا «قوه» هم می‌نامند و در

دارد^۱ و با حاصل ضرب آن دو جرم در یکدیگر، تناسب مستقیم^۲ دارد. ^۳ بلکه تنها چیزی که [با استفاده از حواس پنج‌گانه خود و مشخصاً با استفاده از بینایی خود] حس نمود سنگ بود که هنگامی که رها می‌شود روی زمین سقوط می‌کند و ماه را دید که به گرد زمین می‌چرخد و سیارات که به دور خورشید می‌گردند. او اندیشیدن درباره این محسوسات را شروع کرد و تلاش خود را برای یافتن توضیح عامی برای همه این امور ادامه داد. البته در

زبان انگلیسی به آن، **Index** گفته می‌شود. از مجذور با تعبیر «مربع» نیز یاد می‌شود و در انگلیسی به آن، **Square** می‌گویند.

۱. اگر رابطه میان «الف» و «ب» به گونه‌ای باشد که هر چه «الف» بیشتر شود، «ب» کمتر شود و بالعکس، در این صورت می‌گویند میان «الف» و «ب»، تناسب عکسی یا معکوس، برقرار است.

۲. در مقابل تناسب عکسی، نوع دیگری از تناسب وجود دارد به نام تناسب طردی یا مستقیم. در تناسب مستقیم، هر چه «الف» افزایش یابد، بر «ب» هم افزوده می‌شود.

$$۳. F = \frac{G (m1 \times m2)}{r^2}$$

F = نیرو، G = ثابت جهانی گرانش، m = جرم، r = فاصله مرکز دو جسم از یکدیگر.

این راه از نظریات گالیله در مورد این که اجسام مختلفی که از بالا به سمت پایین سقوط می‌کنند و نیز اجسامی که بر روی سطوح شیب‌دار به سمت پایین می‌آیند، در رسیدن به زمین، سرعت برابری دارند، بهره گرفت. همچنین وی از قوانین کپلر^۱ درباره حرکت سیارات، به ویژه قانونی که می‌گوید:

«زمان چرخش هر سیاره به دور خورشید به توان دو، متناسب است

با فاصله آن سیاره از خورشید به توان سه»^۲

استفاده کرد.

-
۱. یوهانس کپلر (Kepler)، کیهان‌شناس آلمانی، در سال ۱۵۷۱ م به دنیا آمد و در سال ۱۶۳۰ م از دنیا رفت. وی قوانینی را برای حرکت سیارات، طرح کرد که بعداً نیوتن توانست با استفاده از آن قوانین، قانون جاذبه عمومی را مطرح نماید.
 ۲. عدد به توان سه یا عدد به قوه سه یعنی عدد، دو بار ضرب در خودش (عدد \times عدد \times عدد)، که به آن، مکعب، و به زبان انگلیسی، cube نیز گفته می‌شود.
 ۳. $G^2 \propto r^3$.

G = زمان دوران و چرخش، r = فاصله و \propto علامت تناسب می‌باشد.

نیوتن در پرتو همه اینها قانون جاذبه را کشف نمود و [در این قانون] نیروی جاذبه میان هر دو جرم را به صورتی فرض کرد که این نیرو متناسب و متأثر است از اندازه دو جرم و میزان دوری و فاصله آنها از یکدیگر.

موضع رویکرد حسّی در قبال ایمان به خدا

این رویکرد حسّی و تجربی در زمینه تحقیق درباره نظام هستی، با توجه به اکتشاف انواع نظم و ترتیب در نظام عالم و دستیابی به دلایل حکیمانه‌ای که نشانگر وجود سازنده‌ای حکیم بود، می‌توانست کمک نوین و چشمگیری را به [اثبات، تعمیق و ترویج] ایمان به خداوند پاک و بلند مرتبه، ارائه کند؛ اما دانشمندان علوم طبیعی از آن جهت که دانشمند طبیعیات بودند [و نه فیلسوف]، درصدد آشکار نمودن این قضیه [و اثبات وجود خالق حکیم] نبودند؛ قضیه‌ای که بر طبق طبقه‌بندی رایج علوم و معارف بشری، همچنان یک مسأله فلسفی به شمار می‌رفت.

بهره‌برداری فیلسوفان مُلحد از رویکرد حسّی

ولی از سوی دیگر، در عرصه فلسفه و بیرون از دایره علم تجربی و آنچه در آن جریان داشت، سریعاً گرایش‌هایی فلسفی و منطقی به وجود آمد که در تلاش بود این رویکرد حسّی را به صورتی فلسفی و منطقی، عرضه نماید.

این گرایش‌های فلسفی و منطقی اعلام کردند که حس، تنها ابزار شناخت است و آن‌جا که حس به پایان رسد شناخت و معرفت انسان نیز به پایان می‌رسد [یعنی شناخت و معرفت آدمی تا جایی پیش می‌رود که قلمرو حس است]. پس چیزهایی که به هیچ روی، محسوس و تجربه‌پذیر نباشند، انسان وسیله‌ای برای اثبات آنها ندارد.

و بدین ترتیب، رویکرد حسّی و تجربی در جهت کوبیدن اندیشه ایمان به خداوند بلند مرتبه، مورد بهره‌برداری قرار گرفت. زیرا [بنا بر مبنای اعلام شده] از آن‌جا که خداوند، موجود محسوسی نیست که بتوان او را دید و [با یکی از حواس پنج‌گانه] وجودش را احساس نمود، در نتیجه راهی برای اثبات او نیز وجود ندارد.

و [همان‌گونه که گفته شد] این بهره‌برداری به دست دانشمندان علوم طبیعی که با موفقیت از رویکرد تجربی استفاده کرده بودند صورت نگرفت، بلکه این بهره‌برداری به دست فلاسفه‌ای صورت گرفت که با گرایش‌های فلسفی و

منطقی خود، تفسیر فلسفی و منطقی نادرستی از این رویکرد حسّی ارائه نمودند. اما به تدریج این گرایش‌های افراطی، گرفتار تناقض شدند.

تناقض فلسفی

از نظر فلسفی، این گرایش‌ها خود را ناچار به انکار واقعیت خارجی (عینی) دیدند، یعنی انکار جهانی که در آن زندگی می‌کنیم. چرا که [بنا بر گفته آنان] ما برای شناخت، وسیله‌ای به جز حس، در اختیار نداریم؛ حس نیز تنها می‌تواند ما را با اشیاء، آن‌چنان که آنها را حس می‌کنیم و می‌بینیم و نه آن‌چنان که آنها هستند، آشنا سازد. لذا هنگامی که چیزی را حس می‌کنیم می‌توانیم از وجود آن در احساس خویش، مطمئن باشیم اما وجود آن چیز، بیرون از دایره فهم ما و به صورت مستقل و خارجی، و وجود آن پیش از آن‌که آن را احساس کنیم، امری است که راهی برای اثبات آن وجود ندارد.

پس آن زمان که ماه را در آسمان می‌بینی تنها می‌توانی از دیدن ماه و حس نمودن آن در همان لحظه مطمئن باشی و آن را مورد تأکید قرار دهی و اما آیا حقیقتاً ماه در آسمان وجود دارد؟ و آیا پیش از آن‌که چشمانت را باز کنی و آن را ببینی هم وجود داشته است؟ اموری هستند که اصحاب آن

گرایش‌ها خود را در اطمینان به آن و اثبات آن، کاملاً ناتوان یافتند مانند لوچ و دویینی که چیزهایی را می‌بیند که وجود ندارند. چنین شخصی مطمئن است که آن چیزها را دیده است اما مطمئن نیست که آن چیزها در واقع هم وجود داشته باشند.

و بدین‌سان، حس‌گرایی فلسفی، در نهایت، به حس به عنوان ابزاری برای شناخت، مَهرِ پایان زده، آن را از میان برد و حس، به جای آن‌که وسیله‌ای برای شناخت باشد پایان‌بخش آن گردید. تمام معرفت حسّی نیز، صرفاً به پدیده‌ای تبدیل شد که به صورت مستقل از فهم و درک ما وجودی ندارد.

تناقض منطقی

از لحاظ منطقی، جدیدترین جریان حس‌گرایی به وضعیتی رسید که می‌گوید: هر جمله‌ای که نتوان صدق یا کذب مدلول و مفهوم آن را به وسیله حس و تجربه، تأیید نمود، آن جمله، سخنی بدون معنا است؛ وضعیت آن مانند وضعیت چند حرف از حروف الفبا است که آنها را به صورت پراکنده و جدا جدا و بدون معنایی خاص، تکرار نمایی. اما جمله‌ای که بتوان راستی یا ناراستی مفاد آن را [با بهره‌گیری از یکی

از حواس] مورد تأیید قرار داد، کلامی دارای معنا است و اگر حس، تطابق مدلول و مفهوم آن جمله را با واقع، تأیید کرد آن جمله، صادق و راست است و اگر عکس آن [یعنی عدم تطابقش با واقع] را مورد تأکید قرار داد آن جمله، کاذب و ناراست است. پس اگر بگویید: «در زمستان، باران از آسمان فرود می‌آید» این، جمله‌ای معنادار است که مدلول و مفهوم آن نیز راست و درست می‌باشد و اگر بگویید: «در تابستان، باران می‌بارد» این هم جمله‌ای معنادار است که البته مدلول و مفهوم آن [در بسیاری از حالات و نسبت به بسیاری از مناطق جغرافیایی و آب و هوایی،] ناراست و نادرست می‌باشد.

اما اگر بگویید: «چیزی که نه می‌توان آن را دید و نه می‌توان آن را [به وسیله یکی از حواس پنج‌گانه ظاهری] حس کرد در شب قدر نازل می‌گردد» این جمله، اصلاً معنا ندارد تا چه رسد به این که راست باشد یا ناراست. زیرا تأیید صدق (راستی) و کذب (ناراستی) آن به وسیله حس و تجربه ممکن نیست. به همین خاطر، این جمله

کاملاً مانند آن می ماند که بگوییم: «دیز»^۱ در شب قدر، نازل می شود. همچنان که این جمله بی معنا است، آن جمله نیز بی معنا می باشد. بنابراین اگر بگویید: «خدا وجود دارد» همانند آن است که بگویید: «دیز، وجود دارد». زیرا همان گونه که این جمله معنا ندارد آن جمله نیز معنادار نیست؛ چراکه آگاهی از وجود خداوند بلند مرتبه، به وسیله حس و تجربه، امکان پذیر نمی باشد.

این گرایش منطقی هم [همچون گرایش فلسفی پیش گفته] دچار تناقض گردید. زیرا نسبت به خود همین باور و گفتار هم، به خاطر فراگیری و شمولی که در آن وجود دارد، نمی توان به صورت مستقیم و به وسیله حس، آگاهی به دست آورد، در نتیجه خود همین سخن، به اقتضای حکمی که به همراه دارد کلامی بدون معنا می باشد. چون این گرایش منطقی که ادعا می کند «هر» جمله ای که بررسی و آزمایش مفهوم آن برای حس و تجربه ممکن نباشد آن جمله بی معنا است، با بیان همین ادعا [یعنی با گفتن «هر جمله ای ...»]، تعمیم و شمولی را مطرح کرده است و هر تعمیمی، بیرون از دایره حس

۱. دیز [بر وزن زید] واژه ای مُهْمَل است که معنایی ندارد و معمولاً به عنوان مثالی

برای کلمه بی معنا آورده می شود؛ (مؤلف).

قرار دارد؛ زیرا حس، تنها [مصادیق قابل شمارش و] حالت‌های جزئی و محدود را فرا می‌گیرد [و نه حالات کلی و دارای عمومیت را].

این چنین بود که سرانجام، این گرایش، به تناقضی با خودش، به اضافه تناقض با تمامی کلیت‌ها و تعمیم‌های علمی که دانشمندان به وسیله آنها تفسیری فراگیر از پدیده‌های هستی ارائه می‌کنند، گرفتار شد. زیرا هیچ تعمیمی به صورت مستقیم، قابل احساس نمی‌باشد بلکه تنها می‌توان با دلالت پدیده‌های حسی محدود و معین، بر آن استدلال نمود و آن را نتیجه‌گیری کرد.^۱

بی‌توجهی علوم تجربی به حس‌گرایی افراطی

خوشبختانه علم^۲ در حرکت و پیشرفت مستمر خود به این گرایش‌ها توجهی نمی‌کرد و همچنان کار اکتشاف ابعاد هستی را پی‌گیری می‌نمود؛ بدین

۱. اگر کسی خواهان مطالب افزون‌تر درباره موضع «منطق پوزیتیویستی» و نقد آن باشد می‌تواند به کتاب «الاسس المنطقیة للاستقراء»، ص ۴۸۹، مراجعه نماید؛ (مؤلف).

۲. باز هم تأکید می‌شود که منظور نویسنده از علم، «علم تجربی» یا «Science» است.

صورت که از حس و تجربه آغاز می‌کرد و سپس از محدوده تنگی که آن گرایش‌های فلسفی و منطقی فرض نموده بودند عبور می‌کرد تا بتواند تلاشی عقلی در جهت سامان‌دهی پدیده‌ها و قرار دادن آنها در چارچوب‌های قانونی عام را به کار گیرد و نسبت به روابط و پیوندهای میان آنها شناخت پیدا کند.

فاصله گرفتن مادی‌گرایی جدید از حس‌گرایی افراطی

نفوذ فلسفی و منطقی گرایش‌های افراطی پیش‌گفته، حتی در مکاتب مادی‌گرایانه نیز کم و محدود گردید تا آن‌جا که فلسفه مادی‌گرایی جدید که قائلین به ماتریالیسم دیالیک‌تیک^۱، آن را نمایندگی می‌نمایند آن دیدگاه‌ها را به

۱. ماتریالیسم (materialism) از کلمه **matter** به معنای ماده گرفته شده است. در فارسی کلماتی همچون مادی‌گرایی، اصالت ماده، ماده‌باوری و ماده‌انگاری و در عربی، واژه «المادیه» را به عنوان معادل‌هایی برای ماتریالیسم ذکر می‌کنند. پژوهش‌گران، مکاتب فراوانی که شامل مکاتبی از هزاران سال قبل تاکنون می‌شوند را جزو مصادیق تفکر مادی‌گرایانه و فلسفه ماتریالیستی به شمار می‌آورند که با همه اختلافاتی که در میان آن مکاتب و دانشمندانشان مشاهده می‌شود همگی در اصیل دانستن ماده، منحصر دانستن جهان در جهان مادی و انکار واقعیات و موجودات غیر مادی با هم اشتراک دارند.

ماتریالیست‌ها هر چه را که انسان‌ها در طول تاریخ حیات خود، جزو امور ماورای طبیعی، معنوی و غیر مادی دانسته‌اند از دو حال خارج نمی‌دانند؛ نخست این که بیشتر این امور، تخیلی، وهمی و غیر واقعی هستند و ساخته و پرداخته ذهن بشر می‌باشند؛ و دوم اموری که انسان‌ها به دلیل جهل و نادانی، آنها را غیر مادی فرض کرده‌اند در صورتی که با پیشرفت علم و کشف اسرار هستی – که فقط هم در مادیات خلاصه می‌شود – به مرور، معلوم می‌گردد که آنها هم مادی بوده‌اند. یا به تعبیر دیگر، امور دسته دوم را اموری تحویل‌پذیر به ماده در نظر می‌گیرند.

روشن است که بر اساس چنین انگاره‌ای، مقولاتی همچون خدا، فرشتگان، روح، جن و مجموعه امور، موجودات و حقایق غیبی و مربوط به عالم معنا، هیچ بهره‌ای از وجود و واقعیت نبرده‌اند.

همان‌گونه که اشاره شد از چند هزار سال پیش تا به حال، فلسفه‌ها و مکاتب فکری و عقیدتی الحادی متعددی، ظهور و بروز یافته‌اند که جلوه‌های مختلفی از ماتریالیسم و ماده‌انگاری به حساب می‌آیند اما از معروف‌ترین فلسفه‌های ماتریالیستی که در قرن نوزدهم میلادی در مغرب‌زمین – و مشخصاً در آلمان – متولد شد «ماتریالیسم دیالکتیک» (Dialectical Materialism) و یا به اصطلاح عربی، «المادیة الجدلیة» بود.

«دیالکتیک» واژه‌ای یونانی است که از ریشه لغوی «دیالکو» به معنای مباحثه و مناظره، مشتق شده است.

شیوه خاصی که سقراط - فیلسوف شهیر یونانی - در مناظره و بحث مورد استفاده قرار می‌داد را نیز دیالکتیک نامیده‌اند. سقراط در این روش، ابتدا با پرسیدن از مقدمات ساده به اقرار گرفتن از طرف مقابل می‌پرداخت و به تدریج به پرسیدن و اقرار گرفتن ادامه می‌داد تا جایی که به ناگاه، آن شخص متوجه می‌شد که - خواسته یا ناخواسته - به مدعی سقراط، اقرار نموده و آن را به زبان خویش تکرار و تأیید کرده است. هم‌اکنون این شیوه گفتگو و بحث در علوم تعلیم و تربیت به نام شیوه یا روش سقراطی شناخته می‌شود.

در قرون اخیر، گئورگ ویلهلم فریدریش هگل (Georg Wilhelm Friedrich Hegel) که از فلاسفه بزرگ آلمان در نیمه نخست سده نوزدهم میلادی - متولد ۱۷۷۰ و متوفای ۱۸۳۱ مسیحی - است روشی را در زمینه استدلال برای دستیابی به حقایق، ابداع نمود که نام آن را دیالکتیک یا «منطق دیالکتیک» نهاد.

منطق دیالکتیک هگلی با روش سه پایه:

- ۱ - «برنهاد» یا «تز» (Thesis)،
- ۲ - «برابرنهاد»، «ضد» و یا «آنتی‌تز» (Antithesis)،
- ۳ - «هم‌نهاد»، «تلفیق»، «ترکیب»، «هم‌نهشت» و یا «سنتز» (Synthesis).

به دنبال آن بود که به عکس منطق سنتی/ صوری/ ارسطویی که تنها با صورت استدلال، سر و کار داشت، محتوای استدلال را نیز مورد توجه قرار دهد تا بتواند به کشف حقایق، نائل آید.

دو تن از شاگردان مکتب فلسفی هگل – و نه شاگردان مستقیم و بی‌واسطه وی – که عبارت بودند از کارل مارکس (۱۸۱۸ – ۱۸۸۳ م) و فریدریش انگلس (۱۸۲۵ – ۱۸۹۵ م) با تلفیق منطق دیالکتیکِ هگلی و افکار ماتریالیستی یکی از شاگردان هگل به نام «لودویگ آندریاس فویرباخ» (Ludwig Andreas Feuerbach) (۱۸۰۴ – ۱۸۷۲ م)، ماتریالیسم دیالکتیک و در پی آن، مارکسیسم را بنیاد گذاشتند.

در نتیجه، ماتریالیسم دیالکتیک، به عنوان یک فلسفه مادی، دارای یک تئوری فلسفی است که متأثر از اندیشه‌ها و آراء الحادی و ماتریالیستی فویرباخ می‌باشد؛ و دارای یک روش منطقی است که آن روش منطقی عبارت است از دیالکتیکِ هگلی.

البته هگل را یک فیلسوف الهی و مسیحی‌مذهب دانسته‌اند که از دیالکتیک برای اثبات عقائد ویژه‌ای که در باب الهیات داشت نیز بهره می‌گرفت اما مارکس و انگلس که هیچ‌گاه نتوانسته بودند مستقیماً در درس‌های هگل حاضر شوند با فراگیری منطق دیالکتیک، از آن برای تشریح فلسفه مادی و ماتریالیستی که از طریق فویرباخ به آن رسیده بودند، استفاده می‌نمودند.

ماتریالیسم دیالکتیک، همچون دیگر مکاتب ماتریالیستی، وجود فرامادی را انکار می‌کند و هستی را مساوی با ماده و منشأ همه صورت‌های هستی را مادی می‌داند. ولی تفاوت این نوع ماتریالیسم با دیگر انواع آن در این است که ماتریالیسم دیالکتیک مدعی است که این صورت‌های مختلف هستی بر طبق اصول و قوانین دیالکتیک - مبتنی بر سه پایه تز، آنتی‌تز و سنتز - دچار دگرگونی، تغییر و تکامل می‌گردند.

اصول این اندیشه عبارتند از:

الف - اصل تأثیر متقابل یا اصل پیوستگی اشیاء؛

ب - اصل تغییر یا اصل حرکت یا اصل تکامل؛

ج - اصل جهش؛

د - اصل تضاد یا اصل مبارزه با اضداد.

اما نکته پایانی آن‌که، بیش از یک قرن است که فلاسفه و دانشمندان شرقی و غربی، آن‌قدر در پهنه نقد ماتریالیسم دیالکتیک و مارکسیسم، کتاب و مقاله نوشته و سخنرانی و تدریس کرده‌اند و آن‌قدر مدعیات آن در نظر و عمل، با چالش‌های اساسی مواجه شده و پوچی و بی‌پایگی ادعاهای آن روشن گشته است که چه بسا بتوان گفت لااقل در زمان حاضر، فضای فکری، علمی و فلسفی جهان نسبت به نقد و انتقاد از این اندیشه و آشکار نمودن اشکالات، ضعف‌ها، کاستی‌ها و ناکارآمدی‌های آن، به حالتی نزدیک به حالت اشباع رسیده است و حتی برخی از بزرگ‌ترین متفکرین و نظریه‌پردازان آن - همچون پروفسور روزه گارودی (Prof. Roger

روشنی، کنار می‌نهد و به خود این حق را می‌دهد تا از دایره حس و تجربه که یک دانشمند، تحقیق خود را از آن‌جا آغاز می‌کند عبور نماید و حتی از مرحله دوم [یعنی مرحله عقلی] که دانشمندان تحقیق خود را به وسیله این مرحله به پایان می‌رسانند نیز عبور کند. و همه این کارها را انجام می‌دهد تا بتواند میان داده‌های گوناگون علم، مقایسه کرده، تفسیر نظری عامی را برای آنها وضع نماید و انواع پیوندها و روابطی که در میان داده‌های علم می‌توان فرض نمود را مشخص کند.

و بدین‌سان، ماتریالیسم دیالیک‌تیک که وارث جدید اندیشه مادی در طول تاریخ می‌باشد به جهت آن‌که در قالب چارچوب دیالکتیکی، تفسیری فراگیر از هستی ارائه نمود، از دیدگاه آن گرایش‌های حسّی افراطی، به مکتبی غیب‌گرا تبدیل شد.

(Garaudy) – که ده‌ها جزوه، رساله و کتاب به اصطلاح علمی، استدلالی و فلسفی در اثبات مشرب ماتریالیستی و مارکسیستی نوشته بودند و همه جهانیان را به پیروی از چنین باورهایی فرامی‌خواندند، از آن اعلام برائت کرده و به جرگه الهیون و خداباوران پیوسته‌اند.

شبهت و تفاوت اندیشهٔ مادی و اندیشهٔ الهی

آنچه دربارهٔ مادی‌گرایی جدید گفته شد به این معنا است که اندیشهٔ مادی (ماتریالیسم) و اندیشهٔ الهی هر دو با هم بر گذر از دایرهٔ حس - همان حسی که گرایش‌های تندروی مادی‌گرایانه به پابندی به آن دعوت می‌کردند - اتفاق نظر یافتند. و حالا دیگر معقول به نظر می‌رسید که برای رسیدن به شناخت و معرفت، دو مرحله طی گردد؛ مرحلهٔ گردآوری داده‌های حس و تجربه و مرحلهٔ تفسیر نظری و عقلی آن داده‌ها.

و فقط اختلاف میان مادی‌گرایی و خداگرایی در نوع تفسیری است که در مرحلهٔ دوم و به صورت عقلی از داده‌های متنوع علمی نتیجه‌گیری می‌شود. زیرا اندیشهٔ مادی، تفسیری را در نظر می‌گیرد که وجود خالق حکیم را نفی می‌کند و اندیشهٔ الهی بر این باور است که تفسیر آن داده‌ها اگر مشتمل بر اقرار به وجود خالق حکیم نباشد نمی‌تواند قانع‌کننده باشد.

چگونگی استدلال بر وجود خداوند، در این کتاب

پس از این، دوگونه استدلال بر وجود خالق حکیم بیان می‌کنیم که در هر یک از این دو گونه استدلال، هم داده‌های حس و تجربه به چشم می‌خورند و هم

تنظیم آن داده‌ها به وسیلهٔ عقل و نتیجه‌گیری این مطلب که هستی دارای سازنده‌ای حکیم است.

گونه نخست: نام دلیل علمی یا استقرائی را بر آن می‌گذاریم.

و گونه دوم: نام دلیل فلسفی را بر آن می‌نهیم.

در ادامه با دلیل علمی آغاز می‌کنیم. اما پیش از آن لازم است منظورمان را از دلیل علمی روشن سازیم.

دلیل علمی هر دلیلی است که بر حس و تجربه، تکیه دارد و از روش استقرائی که بر حساب احتمالات^۱ استوار است پیروی می‌کند. بنابراین روشی که در دلیل علمی برای اثبات آفریدگار از آن پیروی می‌نماییم روش استقرائی بر اساس حساب احتمالات می‌باشد.^۲ به همین خاطر از دلیل علمی برای اثبات خدا، با عنوان «دلیل استقرائی» یاد می‌کنیم.

۱. probability calculus.

۲. روش دلیل، غیر از خود دلیل است. گاهی شما استدلال می‌کنید که خورشید، بزرگ‌تر از ماه است؛ به این دلیل که دانشمندان، این را می‌گویند. در این‌جا روش استدلال، در نظر گرفتن دیدگاه‌های دانشمندان به عنوان دلیلی بر حقیقت، است. همچنین گاهی استدلال می‌کنید که فلانی به سرعت خواهد مُرد؛ زیرا رؤیایی دیده‌اید و در آن رؤیا مشاهده کرده‌اید که او مُرد. در این‌جا روش استدلال، در نظر گرفتن

و همه این مطالب را پس از این توضیح می‌دهیم.

رؤیاها به عنوان دلیلی بر حقیقت است. گاهی هم استدلال می‌کنید که زمین یک آهنربای مغناطیسی بزرگ است که دارای دو قطب منفی و مثبت می‌باشد زیرا عقربه مغناطیسی که بر روی سطح افقی قرار می‌گیرد همواره یک طرف آن به سمت شمال و طرف دیگر آن به سمت جنوب می‌ایستد. در این‌جا روش استدلال، در نظر گرفتن آزمایش و تجربه به عنوان دلیل است.

صحت و درستی هر استدلالی [و از جمله مثال‌هایی که ذکر شد]، ارتباط محکمی با صحت و درستی روشی دارد که استدلال بر آن روش، تکیه می‌کند [و بالتبع برای ارزیابی و ارزش‌گذاری یک استدلال، در گام نخست باید به سراغ روشی برویم که استدلال مورد نظر بر آن مبتنی می‌باشد]؛ (مؤلف).

استدلال علمی برای اثبات وجود خدا

دانستیم دلیل علمی^۱ برای اثبات آفریدگار بلند مرتبه، از روش دلیل استقرائی که بر حساب احتمالات استوار می‌باشد استفاده می‌کند. اما پیش از آن که به ارائه این دلیل بپردازیم، می‌خواهیم خود این روش را توضیح دهیم و بعد آن را ارزیابی نماییم تا نسبت به میزان امکان اطمینان به این روش و اعتماد و تکیه بر آن در کشف حقایق و شناخت اشیاء، آگاهی پیدا کنیم.

۱. همان گونه که پیش از این در دو پاورقی دیگر نیز گفته شد هرگاه شهید صدر در این کتاب از کلمه علم و علمی استفاده نمود منظورش مفهوم کانتی علم، یا همان «علم تجربی» و «Science» است. برای توضیح بیشتر به پاورقی صفحه ۳۰ رجوع نمایید.

روش دلیل استقرائی که مبتنی بر حساب احتمالات می‌باشد، دارای صورت‌های پیچیده و دقت بسیار بالایی است و بررسی و سنجش کامل و دقیق آن از رهگذر مطالعه تحلیلی کاملی درباره مبانی منطقی استقراء و نظریه احتمال، انجام می‌شود؛^۱ در حالی که تلاش ما در این جا بر پرهیز از دشواری‌ها و دوری گزیدن از تمامی شکل‌های پیچیده یا تحلیلی که فهم آنها مشکل است، می‌باشد. به همین جهت پس از این به دو امر می‌پردازیم:

۱ - تعیین روشی که در استدلال از آن پیروی خواهیم کرد و توضیح

مراحل و گام‌های آن به صورت کوتاه و ساده؛

۲ - ارزیابی این روش و تعیین میزان امکان اعتماد به آن؛ البته نه از

راه تحلیل منطقی آن و کشف مبانی منطقی و ریاضی که بر آنها

استوار است. زیرا استفاده از این راه، ما را به ورود در مسائل پیچیده

و اندیشه‌های بسیار دقیق مجبور می‌سازد. به همین خاطر ارزیابی

روشی را که در استدلال بر خالق حکیم از آن پیروی می‌کنیم در

پرتو دیگر تطبیقات عملی آن، به انجام می‌رسانیم؛ تطبیقات عملی‌ای

۱. این کار را در کتاب «الأسس المنطقية للاستقراء» به انجام رسانده‌ایم. بخش

سوم، ص ۱۳۳ تا ۴۱۰ از این کتاب را ملاحظه نمایید؛ (مؤلف).

که عموماً هر انسان معتدلی، آنها را قبول دارد. [در این بخش] این مطلب را آشکار می‌سازیم که روشی که دلیل بر وجود آفریدگار حکیم بر آن تکیه دارد، دقیقاً همان روشی است که هم در استدلال‌هایمان در زندگی روزمره و معمولی، و هم در تحقیقات علمی تجربی، کاملاً به آن اطمینان داریم.

آنچه پس از این می‌آید به اندازه کافی روشن خواهد ساخت که روش استدلال بر وجود سازنده (آفریدگار) حکیم، همان روشی است که معمولاً از آن برای اثبات حقایق زندگی روزمره و نیز حقایق علمی استفاده می‌کنیم. پس، از آنجا که برای اثبات این حقایق، به این روش اطمینان داریم، بدیهی است که به همان صورت، برای اثبات آفریدگار حکیم هم که پایه همه آن حقایق است، به این روش اطمینان داشته باشیم.

چند مثال:

شما در زندگی عادی خود، وقتی نامه‌ای را به وسیله پُست دریافت می‌کنید و به محض خواندن نامه می‌فهمید که آن از برادرتان است؛

و هنگامی که پزشکی را می‌یابید که در درمان بیماری‌های بسیاری موفق بوده است و به او اطمینان پیدا می‌کنید و می‌فهمید که او پزشک توانایی می‌باشد؛ و هنگامی که در ده مرتبه بیماری از آمپول پنسیلین استفاده می‌کنید و پس از هر بار استفاده از آن دچار عوارض معین و شبیه به هم می‌شوید و این‌گونه نتیجه می‌گیرید که در بدن شما حساسیت ویژه‌ای نسبت به ماده پنسیلین وجود دارد؛

شما در تمامی این استدلال‌ها و نظایر آنها، در حقیقت از روش دلیل استقرائی که بر حساب احتمالات استوار است استفاده می‌کنید.

دانشمند علوم طبیعی هم در تحقیق علمی خود هنگامی که ویژگی‌های مشخصی را در منظومه شمسی مشاهده می‌کند و بر اساس مشاهده آن ویژگی‌ها می‌فهمد سیارات منظومه شمسی، اجزائی از خورشید بوده و از آن جدا شده‌اند؛

و هنگامی که استدلال می‌کند بر وجود «نپتون» - یکی از سیارات منظومه شمسی - و آن را از ثبت خط سیر حرکت سیارات به دست می‌آورد، پیش از آن‌که نپتون را با حس [یکی از حواس پنج‌گانه] کشف کرده باشد؛

و هنگامی که در پرتو پدیده‌های مشخصی، بر وجود الکترون استدلال می‌کند،
پیش از آن که به میکروسکوپ دست یابد؛
دانشمند طبیعیات، در تمامی این حالات و نظایر آنها، در حقیقت از روش
دلیل استقرائی که بر حساب احتمالات، استوار است بهره می‌گیرد.
و این روش استدلال، دقیقاً همان روشی است که پس از این برای اثبات
آفریدگار حکیم، مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ روشی که آن را در هنگام ارائه
دلیل بر وجود خداوند، به روشنی هر چه تمام‌تر خواهیم دید.

۱- تعیین روش و مراحل آن

اگر در پی سادگی و وضوح باشیم می‌توانیم روش دلیل استقرائی که بر مبنای حساب احتمالات استوار است را در پنج گام و مرحله‌ای که پس از این می‌آیند خلاصه نماییم:

نخست:

در عرصه حسّ و تجربه، با پدیده‌های بسیاری مواجه می‌شویم.

۱. اگر بخواهیم این مراحل یا گام‌های پنج‌گانه را به شکلی مختصرتر از آن‌چه مؤلف محترم - آیت الله شهید سید محمد باقر صدر - بیان کرده است برشمیریم، می‌توانیم آنها را در عناوین و عبارات زیر خلاصه کنیم:

- (۱) مشاهده حسّی و تجربی؛
- (۲) ارائه فرضیه‌ای برای توضیح مشاهدات؛
- (۳) نسبت‌سنجی میان امکان بودن و نبودن پدیده‌ها با فرض نادرستی فرضیه؛
- (۴) نتیجه‌گیری: اثبات درستی فرضیه؛
- (۵) تلاش برای دستیابی به یقین نسبت به صحّت فرضیه، از راه بررسی تناسب معکوس میان میزان اثبات فرضیه به وسیله مشاهدات و نسبت برقرار شده در گام سوم.

دوم:

پس از ملاحظه و گردآوری پدیده‌ها به مرحله تفسیر آنها می‌رسیم. آنچه در این مرحله، برای ما مطلوب است این است که فرضیه‌ای بیابیم که صلاحیت تفسیر و توجیه همه آن پدیده‌ها را داشته باشد.

منظور ما از صلاحیت داشتن فرضیه برای تفسیر آن پدیده‌ها این است که اگر در واقع، این فرضیه، ثابت و درست باشد، در نتیجه، نسبت به وجود همه آن پدیده‌هایی که در حال حاضر موجود می‌باشند، دارای شمول یا تناسب خواهد بود.

سوم:

ملاحظه می‌کنیم که اگر در واقع، این فرضیه، درست و ثابت نباشد، امکان پیدا شدن همه آن پدیده‌ها با هم‌دیگر، بسیار اندک است. به این معنا که با فرض نادرستی فرضیه، نسبت احتمال وجود همه آن پدیده‌ها به احتمال عدم وجود آنها یا لااقل، عدم وجود یکی از آنها، بسیار کم می‌باشد؛ مانند یک در صد و یا یک در هزار و یا مقادیری کمتر از آن.

چهارم:

از همه این مطالب نتیجه می‌گیریم که این فرضیه، راست و درست است و دلیل ما بر راستی آن، وجود پدیده‌هایی است که در گام نخست، وجود آنها را احساس کردیم.^۱

پنجم:

میزانی که آن پدیده‌ها می‌توانند فرضیه‌ای که در گام دوم طرح گردید را اثبات نمایند، با نسبت احتمال وجود همه آن پدیده‌ها به احتمال عدم وجود آنها^۱ -

۱. گر چه در این مرحله، نتیجه‌گیری صورت می‌گیرد و صحّت فرضیه ثابت می‌شود، ولی از آن جا که این نتیجه، هنوز یک نتیجه یقینی نیست؛ به همین خاطر شهید صدر مرحله پنجم را مطرح می‌سازد تا در این مرحله بتوان به یقین کامل نسبت به درستی فرضیه مورد نظر دست یافت.

یقینی که بعد از اتمام مرحله پنجم به دست می‌آید، یقین موضوعی نامیده می‌شود. درباره انواع و اقسام یقین و به ویژه «یقین موضوعی» توضیحاتی را در یکی از پاورقی‌هایی که پس از این می‌آید ارائه خواهیم کرد.

البته با فرض نادرستی فرضیه - تناسب معکوس^۲ دارد. بنابر این هرچه این نسبت^۳ کمتر باشد، میزان اثبات، بیشتر خواهد بود و این میزان اثبات، در حالات عادی بسیاری، به قدری افزایش می‌یابد که به درجه یقین کامل^۴ نسبت به صحّت و درستی فرضیه می‌رسد.^۱

۱. منظور از «احتمال عدم وجود آنها»، احتمال عدم وجود همه آن پدیده‌ها یا دست کم، عدم وجود یکی از آنها می‌باشد؛ (مؤلف).

۲. پیش از این نیز اصطلاح تناسب معکوس، در متن آمده بود و در همان جا، در یک پاورقی توضیحی گفتیم که اگر رابطه میان «الف» و «ب» به گونه‌ای باشد که هر چه «الف» بیشتر شود، «ب» کم‌تر شود و بالعکس، در این صورت می‌گویند میان «الف» و «ب»، تناسب عکسی یا معکوس، برقرار است.

۳. یعنی احتمال وجود همه آن پدیده‌ها نسبت به احتمال عدم وجود آنها، البته با فرض نادرستی فرضیه.

۴. یقین، از نظر لغوی، در اصل به معنای ثبات و آرامش آب پس از تزلزل و مواج شدن است، اما به عنوان یک اصطلاح و دانش‌واژه، عبارت است از:

«کشف و آشکار شدن امری از امور و یا گزاره‌ای از گزاره‌ها، به

میزانی که هیچ شک و تردیدی در آن راه نیابد.»

از یقین با عناوینی همچون «علم»، «قطع»، «کشف تام» و «اعتقاد و باور کامل» نیز یاد می‌کنند.

در یک تقسیم‌بندی می‌توان برای یقین، حداقل، سه کاربرد معنایی برشمرد و یا به تعبیر دیگر، آن را به سه قسم، تقسیم نمود:

الف) یقین منطقی

یقین منطقی عبارت است از علم به گزاره‌ای معین، و علم به این که مُحال است آن گزاره به آن شکلی که معلوم است، نباشد. همان‌طور که مشاهده می‌گردد، در حقیقت، یقین منطقی از دو علم تشکیل شده است و اگر علم دوم به علم اول، ضمیمه نشود، یقین منطقی به وجود نمی‌آید.

ب) یقین ذاتی

یقین ذاتی، تصدیق قلبی و جزم ذهنی و روانی نسبت به امری از امور یا گزاره‌ای از گزاره‌ها است به صورتی که با وجود این یقین، هیچ‌گونه شک یا احتمال خلافی در نفس انسان نباشد؛ ولی ممکن است به لحاظ عقلایی، این یقین از مقدمات کافی و معیارهای درستی ناشی نشده باشد. از آن‌جا که یقین ذاتی، یک مسأله شخصی و روانی است و همان‌طور که گفته شد، می‌تواند از معیارهای درست و کاملی از دید افراد دیگر – به جز شخص یقین‌کننده – و عموم عقلا برخوردار نباشد، لذا به آن، یقین شخصی یا روانشناختی نیز گفته می‌شود.

به طور مثال اگر کسی با دیدن ناگهانی یک کبوتر زیبا، به این باور جزمی و صد در صدی برسد که به زودی خبر خوشی را درباره گمشده‌اش دریافت می‌کند، او یک یقین ذاتی را به دست آورده است.

ج) یقین موضوعی

به یقینی که به صورتی موجّه و مدّأل، بر اساس شواهد کافی و قرائن عینی و برای عموم عقلاً حاصل می‌شود، یقین موضوعی می‌گویند.

یقین موضوعی فقط تا نیمه نخست تعریف یقین منطقی که عبارت بود از: «علم به گزاره‌ای معین» با آن همراهی می‌نماید، ولی بخش دوم تعریف یقین منطقی که به علم دوم اشاره داشت و عبارت بود از: «علم به این که مُحال است آن گزاره به آن شکلی که معلوم است، نباشد» بر یقین موضوعی صدق نمی‌کند؛ یعنی از فرض نادرست بودن امری که یقین موضوعی نسبت به آن به وجود آمده است [= متعلّق یقین موضوعی یا متیقّن موضوعی]، یک امر ناممکن و مُحال، همچون اجتماع یا ارتفاع نقیضین، لازم نمی‌آید و به اصطلاح، احتمال صدق نقیض، عقلاً منتفی نمی‌گردد.

همان‌گونه که در یکی از پاورقی‌های پیشین نیز اشاره شد، منظور آیت الله صدر از یقین کاملی که پس از طیّ همه مراحل (پنج مرحله) در روش دلیل استقرایی، به دست می‌آید «یقین موضوعی» است.

توضیحی افزون تر درباره یقین موضوعی

پیش از بیان توضیحات بیشتر درباره یقین موضوعی، برای دستیابی به شناخت و تصویر روشن تری از این یقین و درک بهتر تفاوت آن با یقین منطقی، و البته انضمامی شدن بحث، می‌توان به ذکر یک مثال، تمسک جست:

آگاهی‌یابی از پیش‌بینی علمی دانشمندان و کارشناسان هواشناسی درباره بارش حتمی باران در روزی مشخص و در منطقه‌ای معین که بر اساس ملاحظه تصاویر ماهواره‌ای از حرکت سامانه‌های باران‌زا و جریان‌های هوایی و تطبیق کامل آنها با الگوهای دقیق هواشناسی صورت گرفته است، و نیز مشاهده ابرهای بسیار متراکم و تیره‌ای در آسمان، در همان روز و در همان منطقه، همراه با وقوع رعد و برق و نشانه‌های دیگری از این دست، قاعدتاً می‌تواند هر انسان سلیم‌العقل و معتدلی را به این یقین برساند که تا لحظات یا دقایقی دیگر، در آن منطقه، باران - و لو به میزان کم - خواهد بارید.

روشن است که چنین یقینی، یک یقین منطقی نیست که بر اساس آن، نباریدن باران، یک امر مُحال و ناممکن باشد، بلکه در عین آن که نباریدن باران، عقلاً و منطقیاً ممکن است و از فرض نباریدنش، اموری از قبیل اجتماع نقیضین و یا ارتفاع نقیضین، پیش نمی‌آیند، اما از آن سو، برای عموم آدم‌ها و عقلائی که با این مقدار از داده‌ها و نشانه‌ها مواجه شوند، این قطع و یقین به وجود می‌آید که اندکی بعد بارش باران آغاز خواهد شد.

همان‌طور که گفته شد به چنین یقینی که برای عموم عقلا و به شکل کاملاً توجیه‌پذیر و مبتنی بر دلایل عقلایی، شواهد کافی و قرائن عینی به وجود می‌آید، یقین موضوعی گفته می‌شود.

کلمه موضوعی در این‌جا - و در زبان عربی معاصر - تقریباً معادل کلمه «Objective» در زبان انگلیسی به کار می‌رود و به معنای نوعی، موجّه، مدلل و عقلایی است. همچنین مواردی مانند عینی، واقعی، واقع‌گرایانه، منصفانه، بی‌طرفانه، عادلانه، علمی و حتی منطقی نیز به عنوان معانی واژه موضوعی در عربی امروزمین کاربرد دارند.

اما تفاوت بنیادین میان یقین ذاتی و یقین موضوعی عبارت است از این‌که یقین ذاتی صرفاً جنبه شخصی و روانی دارد و شاید نتوان هیچ‌گونه استدلال یا توضیح و توجیه عقلایی برای بروز آن ارائه نمود، ولی یقین موضوعی، بر پایه دلایل، شواهد و قرائن کافی، عینی و عقلایی شکل می‌گیرد و اگر چه همانند یقین ذاتی بر جنبه روانی انسان هم تکیه دارد، اما تنها یک اعتقاد جزمی شخصی و فردی نیست بلکه جنبه عمومی و نوعی دارد و می‌تواند برای عموم عقلاء و نوع آدم‌های عاقلی که با این حجم از شواهد، قرائن و ادله روبرو می‌شوند نیز به وجود آید.

در خور ذکر است که در بدبینانه‌ترین حالت و با سخت‌گیرانه‌ترین ارزیابی‌ها و ارزش‌گذاری‌ها، یقینی که نابغه مجاهد، آیت الله شهید سید محمد باقر صدر (ره) با عنوان «یقین موضوعی» معرفی می‌کند و از رهگذر نظریه‌پردازی در کتاب «الأسس المنطقية للإستقراء» و با بهره‌گیری از حساب احتمالات (probability

calculus) و دو علم اجمالی، به آن رسیده است و در کتاب پیش رویتان نیز از آن یاد می‌نماید را می‌توان «علم عُرفی» یا «علم عادی» و یا «اطمینان عُقلایی»، البته در بالاترین سطح و مرتبه آن، نامید.

اطمینان عُقلایی به میزانی از آرامش و سکون نفس می‌گویند که با وجود آن، انسان‌های عاقل به احتمال مخالف توجهی نمی‌کنند و اهمیتی نمی‌دهند.

گرچه، گاهی در یک یقین موضوعی، مقدار قرائن، شواهد و ادله‌ای که مثلاً در اثر مشاهدات بسیار فراوان و آزمایش‌های بسیار پُر تکرار به دست می‌آیند آن قدر زیاد و متراکم می‌شوند که احتمال خلاف و وقوع نقیض به حدّ صفر می‌رسد و اساساً نمی‌توان آن را در نظر گرفت و مورد توجه قرار داد.

نکته دیگر آن‌که، باید توجه داشته باشیم که نامیدن «یقین موضوعی» با عناوینی همچون علم عُرفی، علم عادی و یا اطمینان عُقلایی بسیار زیاد، باعث نمی‌شود که این یقین، عملاً و خارجاً و از نظر اعتبار و ارزشمندی، و صدق و تطبیق با واقع، تفاوت چندانی با یقین منطقی داشته باشد؛ چه این‌که با لحاظ مسأله حقیقت و خطا در معرفت بشری، همه ما اجمالاً می‌دانیم که تعداد قابل توجهی از علم‌ها و یقین‌های منطقی انسان، در حقیقت، هیچ تطابقی با واقع ندارند، به نفس الامر اصابت نمی‌کنند و سراب دانایی، جهل علم‌نما و یا به اصطلاح، جهل مرکب هستند.

۱. مطابق مرحله دوم از دلیل استقرائی. کتاب «الأسس المنطقية للاستقراء»، ص ۳۵۵ - ۴۱۰ را ملاحظه کنید؛ (مؤلف).

در حقیقت، برای ارزش احتمال، ملاک‌ها و ضوابط دقیقی وجود دارند که مبتنی بر نظریه احتمال می‌باشند. و در حالات عادی، انسان به صورت فطری، آن ملاک‌ها و ضوابط را به شکلی که تا حدود زیادی درست است، در نظر می‌گیرد و رعایت می‌کند.

به همین خاطر در این‌جا بدون آن‌که در تفصیلات و توضیحات پیچیده درباره مبانی منطقی و ریاضی^۱ این ارزش‌گذاری وارد شویم، به اعتماد بر ارزش‌گذاری و ارزیابی فطری نسبت به ارزش احتمال، بسنده می‌نماییم.^۲ اینها گام‌ها و مراحل است که معمولاً در هر استدلال استقرائی که بر اساس حساب احتمالات استوار است، سپری می‌کنیم. و فرقی نمی‌کند که در عرصه زندگی معمولی باشد یا در زمینه تحقیق علمی و یا در مورد استدلالی که پس از این بر اثبات وجود آفریدگار حکیم - که پاک و بلند مرتبه است - می‌آید.

۱. منظور از «مبانی ریاضی» در بحث حاضر، قواعد و محاسباتی هستند که در حساب احتمالات مطرح می‌باشند و شهید صدر در کتاب گران سنگ «مبانی منطقی استقراء» (الأسس المنطقية للاستقراء) آنها را طرح و بررسی کرده است.

۲. برای دستیابی به مطالب افزون‌تر می‌توانید کتاب «الأسس المنطقية للاستقراء»، ص ۱۴۶ - ۲۴۷ را ملاحظه نمایید؛ (مؤلف).

۲- ارزیابی روش

اینک همچنان که پیش از این وعده داده بودیم باید این روش استدلال را ضمن بیان تطبیق‌ها و نمونه‌هایی، ارزیابی نماییم. برای این کار، نخست از مثال‌هایی از زندگی معمولی آغاز می‌کنیم.

مثالی برگرفته از زندگی روزمره:

پیش‌تر گفتیم هنگامی که نامه‌ای را به وسیله پُست دریافت می‌کنید و آن را می‌خوانید و می‌فهمید که نامه از جانب برادرتان است - و نه از جانب شخص دیگری که می‌خواسته با شما تماس و نامه‌نگاری داشته باشد - شما با این کار، استدلالی استقرائی که بر اساس حساب احتمالات، استوار است را به انجام می‌رسانید و هر چه هم این قضیه که نامه از جانب برادرتان است، از دید شما واضح باشد باز هم در حقیقت شما این قضیه را به وسیله دلیل استقرائی مطابق با روشی که بیان شد، نتیجه‌گیری کرده‌اید.

کام اول:

در گام اول، شما با پدیده‌های متعددی، رو به رو می‌شوید، از قبیل آن‌که نامه دارای اسمی می‌باشد که کاملاً با اسم برادر شما مطابقت دارد؛ و همه حروف در این نامه به همان شکلی نوشته شده‌اند که برادر شما حروف را می‌نویسد؛ واژگان و فاصله‌های میان آنها به همان صورتی مرتب شده‌اند که برادر شما به آن عادت دارد؛ شیوه بیانی و میزان استحکام آن با نقاط قوت و ضعفی که دارد همانند همان شیوه‌های بیانی است که از برادران سراغ دارید؛ روش املاء و پاره‌ای از غلط‌های املائی که در نامه وجود دارد همان روش و همان غلط‌هایی است که معمولاً در نوشته‌های برادر شما وجود دارد؛ معلومات و مطالبی که نامه از آنها سخن می‌گوید همان مطالبی است که معمولاً برادر شما از آنها آگاهی دارد؛ نامه، چیزهایی را از شما طلب می‌کند و دیدگاه‌هایی را مطرح می‌سازد که با نیازهای برادران و دیدگاه‌هایی که از او می‌شناسید، همخوانی کامل دارد.

اینها پدیده‌ها هستند.

گام دوم:

در گام دوم می‌پرسید آیا حقیقتاً این نامه را برادر من فرستاده است؟ یا این که نامه از شخص دیگری است که با برادر من، هم‌اسم می‌باشد؟ در این جا است که پیش خود فرضیه‌ای را می‌یابید که برای تفسیر و توجیه همه آن پدیده‌ها، صلاحیت دارد. و آن فرضیه این است که حقیقتاً این نامه از برادران می‌باشد. و در این صورت است که وجود همه آن داده‌هایی که در مرحله نخست مشاهده کردید، طبیعی به نظر می‌رسد.

گام سوم:

در گام سوم، این پرسش را برای خود مطرح می‌کنید که اگر این نامه از طرف برادر من نبود بلکه از جانب شخص دیگری بود، چقدر امکان داشت که همه آن داده‌ها و ویژگی‌هایی که در گام نخست مشاهده کردم در نامه، وجود داشته باشد؟

چنین امکانی، به مجموعه بزرگی از فرض‌ها، نیازمند است. زیرا برای آن که به تمامی آن داده‌ها و ویژگی‌ها دست پیدا کنیم، باید فرض کنیم که شخص دیگری با همین اسم، وجود دارد و در روش نگارش همه حروف، و تنظیم واژگان و همچنین در شیوه بیان و سطح فرهنگ لغوی و املائی و در تعدادی

از معلومات و نیازمندی‌ها و در بسیاری از موقعیت‌ها و شرایط، به طور کامل، همانند برادر شما می‌باشد. و این [همه شباهت‌های تصادفی و اتفاقی] مجموعه‌ای از تصادف‌ها به شمار می‌رود که احتمال وجود همه آنها با هم دیگر، بسیار اندک است، و هر چه شمار تصادف‌هایی که به ناچار باید آنها را فرض نماییم افزایش یابد، این احتمال نیز کمتر و کمتر می‌گردد.

مبانی منطقی استقراء به ما می‌آموزد که چگونه احتمال را مقایسه نماییم و برای ما شرح می‌دهد که چگونه این احتمال، کم و کوچک می‌گردد؟ و چرا کم شدن آن به تبع افزایش تعداد تصادف‌هایی است که فرض می‌شود اما از آنجا که فهم این بحث‌ها برای خواننده عادی، پیچیده و دشوار می‌باشد لازم نیست در جزئیات و تفصیل آن وارد شویم. و خوشبختانه کوچکی احتمال، به فهم آن تفصیل و توضیحات، وابستگی ندارد، همچنان که سقوط انسان از بالا به سوی زمین نیز به فهم وی نسبت به نیروی جاذبه و اطلاعش از معادله علمی قانون جاذبه، بستگی ندارد.

شما برای آن که احساس کنید احتمال پیدا شدن شخصی که در تمامی آن موقعیت‌ها و حالات، مشابه برادر شما باشد، خیلی بعید است، به چیزی [مانند فهمیدن جزئیات مبانی منطقی استقراء] نیاز ندارید.

بانک هم برای آن‌که بدانند میزان احتمال این‌که همه مشتری‌هایش در یک زمان، سپرده‌های خود را برداشت نمایند، بسیار اندک است در حالی که احتمال این‌که یک یا دو نفر، سپرده‌های خود را از بانک پس بگیرند، آن‌قدر اندک نیست، به فهم کامل مبانی منطقی استقراء، نیازمند نمی‌باشد.

گام چهارم:

در گام چهارم می‌گویید از آن‌جا که بر فرض نبودن نامه از جانب برادرتان، پیدا شدن همه آن پدیده‌ها در نامه، تنها به میزان بسیار اندکی محتمل می‌باشد، پس به حکم آن‌که در حال حاضر، همه آن پدیده‌ها در نامه وجود دارند، بودن نامه از طرف برادرتان، دارای ترجیح بسیار زیادی است.

گام پنجم:

در گام پنجم، نسبتی برقرار می‌کنید میان ترجیحی که در گام چهارم در نظر گرفتید که مفاد آن، این بود که نامه از جانب برادرتان فرستاده شده است، و میان کوچکی احتمال، که در گام سوم در نظر گرفتید یعنی اندک بودن احتمال وجود همه آن پدیده‌ها در نامه بدون آن‌که نامه از برادرتان باشد.

و این به معنای ربط میان این دو گام است؛ میزان آن ترجیح، با اندک بودن این احتمال، تناسب معکوس دارد، پس هر چه میزان این احتمال کم تر باشد ارزش آن ترجیح، بیشتر بوده، قانع کننده تر می باشد. و اگر قرائن مخالفی که بودنِ نامه از جانب برادران را نفی می کنند وجود نداشتند، در نتیجه با طی کردن این گام های پنج گانه، کاملاً قانع خواهید شد که نامه از سوی برادران است.

پایان قسمت نخست از کتاب:

پیامده، پیامبر، پیام